فصل‌نامه علمی پژوهش‌نامه تاریخ اسلام
سال یازدهم، شماره چهل‌وسوم، پاییز ۱۴۰۰
مقاله پژوهشی، صفحات ۸۹-۱۱۰

بازخوانی نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به سران جنگ جمل به روش نقد متن

مریم پیمانی[۱]
مهدی مطیع[۲]

چکیده

جنگ جمل مدت کوتاهی پس از بیعت عمومی با امیرالمؤمنین علیه‌السلام، از سوی دو تن از پیمان‌شکنان، طلحه و زبیر، با همراهی عایشه طراحی شد. طراحان جنگ، بصره را به عنوان میدان مبارزه انتخاب کردند و امام نیز لشکری به سمت بصره هدایت کرد. از آنجا که منش امام بر گفت‌وگو، شفاف‌سازی، آغازگر جنگ نبودن و اتمام حجت پیش از شروع جنگ استوار بود، گفت‌وگوهای شفاهی و احتمالاً کتبی با سران جنگ ترتیب داد. روایات تاریخی درباره مخاطب نامه یا گفت‌وگوی امام با جنگ‌افروزان جمل، اختلاف نظر دارند. کشمکش منابع تاریخی بر سر این است که آیا امام در نامه‌ای فقط طلحه و زبیر را مخاطب قرار داد یا اینکه عایشه نیز در آن نامه مخاطب قرار گرفته است؟ آیا امام نامه جداگانه‌ای برای عایشه نوشته بود؟ تعداد منابع روایت‌کننده نامه اول اندک است و منابعی که نامه جداگانه‌ای به عایشه را نقل کرده‌اند، از آن هم اندک‌تر است. نقطه قوت هر دو نامه آن است که در برخی منابع قرن سوم آمده است و نقطه ضعف آنها نیز در تعداد اندک منابعِ روایت کننده است. مقاله حاضر با به‌کار بستن روش نقد متن که در حوزه پژوهش‌های حدیثی، نوپا ولی کارآمد و مؤثر ارزیابی می‌شود، میزان اعتبار این دو نامه را بررسی کرده و تا حد امکان اختلاف منابع را سامان بخشیده است.

کلیدواژه‌ها: امیرالمؤمنین علیه‌السلام، جنگ جمل، زبیر، طلحه، عایشه، ناکثین.

---

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. maryampeymani290@gmail.com
۲. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول). m.motia@ltr.ui.ac.ir
تاریخ دریافت: ۰۰/۰۶/۱۵ تاریخ پذیرش: ۰۰/۰۸/۲۵

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]
[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]

Rereading the letter of Amir al-Mu'minin (AS) to the battle of the DJAMAL leaders by the method of text criticism

Maryam Peymani [1]
Mahdi Motia [2]

Abstract

The battle of the DJAMAL was planned shortly after the public allegiance to Amir al-Mu'minin (AS) by two of the treaty breakers, Ṭalḥa and Zubair, accompanied by ʿĀʾisha. The planners of the war chose Basra as the battlefield and the Imam led an army towards Basra. Because the Imam's character was based on conversation, clarification, not to initiate war, and ultimatum before the war, he organized oral and possibly written conversations with the war leaders. Historical narratives differ about the addressee of the letter or the conversation between the Imam and the battle of the DJAMAL belligerents. The conflict between historical sources is whether the imam addressed only Ṭalḥa and Zubair or ʿĀʾisha also has been addressed in the letter or whether a separate letter was written to ʿĀʾisha? A few sources are narrating this letter and the sources quoting a separate letter to ʿĀʾisha are even fewer. The strength of these two letters is that both have been mentioned in some sources of the 3rd century AH and their weakness is the few narrative sources. The present article considered the validity of the two letters and organized the difference in sources as much as possible by using the method of text criticism, which is considered to be new but effective in the field of Ḥadīth research.

Keywords: Amir al-Mu'minin (AS), The battle of the DJAMAL, Zubair, Ṭalḥa, ʿĀʾisha, Nākithūn.

1. PhD student of Quran and Ḥadīth, University of Isfahan, Isfahan, Iran. maryampeymani290@gmail.com
2. Associate professor, Department of Quran and Ḥadīth, University of Isfahan, Isfahan, Iran. (Corresponding author). m.motia@ltr.ui.ac.ir

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]

درآمد

بخشی از میراث روایی باقی‌مانده از امیرالمؤمنین علیه‌السلام، به نامه‌های ایشان اختصاص دارد. این نامه‌ها طیف وسیعی از مخاطبان از دوست تا دشمن را دربرمی‌گیرد. نامه به طلحه و زبیر یکی از نامه‌هایی است که امام به مخالفان خود نوشته است. این نامه که تنها نامه امام به این دو تن است، پس از روشن شدن پیمان‌شکنی این دو و گردآوری سپاه برای رفتن به سوی بصره و آغاز جنگ جمل نگاشته شد. نخستین باری که این نامه گزارش شده، قرن سوم هجری در کتاب *الامامه‌والسیاسه* منسوب به ابن‌قتیبه دینوری است. سایر مورخان معاصر ابن‌قتیبه اشاره‌ای به این نامه ندارند. پس از آن از قرن ٤ تا قرن ٧، برخی منابع فریقین این نامه را نقل کرده‌اند. از قرن سوم تا هفتم، نُه منبع راوی این نامه هستند که اعتبار همه آنها به یک اندازه نیست. امام در این نامه بیعت مردم را با خویش عمومی و موجه دانسته و با اشاره به بیعت طلحه و زبیر، ایشان را به بازگشت به حق توصیه می‌کند. امام همچنین حق خون‌خواهی عثمان را به خانواده وی برمی‌گرداند و به این وسیله جنگ علیه خلیفه به بهانه خون‌خواهی عثمان را باطل برمی‌شمرد. تعداد منابعی که این نامه را نقل کرده‌اند در مقایسه با منابعی که اشاره‌ای به آن ندارند، کمتر است. گذشته از این، بین منابع نقل‌کننده نیز اختلافاتی دیده می‌شود. چارچوب اصلی نامه در همه منابع تقریباً یکسان است، اما مواجهه با کاستن‌ها و افزودن‌ها در برخی منابع، بررسی دقیق و جزیی آن را ضروری می‌سازد. بزرگ‌ترین تفاوت بین منابع، اختلاف در شراکت عایشه با این دو تن در خطاب نامه است. براساس تعداد کمی از منابع، امام هر سه نفر را در یک نامه مخاطب قرار داده و برخی دیگر از منابع، قایل به دو نامه جداگانه از امام به این سه تن هستند. پژوهش حاضر به دنبال سنجش اعتبار این دو نامه بر اساس روش‌های نوین مبتنی بر متن و نشانه‌های متنی است. به این ترتیب فارغ از تعداد منابع نقل‌کننده و میزان اهتمام منابع تاریخی و روایی به نقل این دو نامه، اختلاف منابع در گزینش الفاظ و کاهش و افزایش جملات و عبارات، معیار مهمی در ارزیابی دو نامه محسوب می‌شود. اعتبار منابع روایت‌کننده معیار دیگری است که نقش مهمی در ارزیابی روایت مورد بحث دارد. بررسی اختلاف

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]

الفاظ و کاهش‌ها و افزایش‌ها، در حیطه روش‌های تاریخی نقد و به طـور خـاص نقـد متن می‌گنجد. بر این اساس در مقاله کنونی سعی بر این است که با کاوش دقیق منابع و مقایسه جزءبه‌جزء الفاظ و عبارات دو نامه، میزان تغییرات آن در بازه زمانی قـرن ۳ تـا قرن ۷ به دست آید و اعتبار آن به طور نسبی سنجیده شود. این مقاله با گردآوری داده-های ارزشمند و پراکنده در منابع مختلف و نقد و بررسی آن، نمونـه‌ای از اعتبارسـنجی روایات با روشی متفاوت را ارائه کرده و موفقیت روش‌های علمی جدیـد را در حـوزه پژوهش‌های حدیثی نشان می‌دهد.

روش پژوهش

نامه‌های امیرالمومنین علیه‌السلام، بخش قابل توجهی از میراث کتبـی بـاقی‌مانـده از ایشـان است که در ادوار مختلف و در منابع متعدد از جمله *نهج البلاغه* سید رضی گـردآوری شده‌است. پراکندگی این نامه‌ها در منابع مختلف و دوره‌های گوناگون و مهـم‌تـر از آن گزارش آن به دست محدثان و مورخانی که برای نقل روایات و به طور خاص نامه‌هـا، شیوه‌ها و اهداف متفاوتی داشته‌اند، بررسی این بخش از میراث علوی با دیدی انتقـادی و تعیین میزان اصالت این نامه‌ها را ضروری می‌سازد. نامـه‌هـای امیرالمـؤمنین علیه‌السلام نیـز به‌سان سایر روایات به دلیل فاصله زمانی میـان اصـل رویـداد و ثبـت آن، متنـی کهـن محسوب شده و هر متن کهن نیز نیازمند اصالت‌سنجی اسـت (مهـروش، ۹). دقیقـا بـه دلیل ماهیت تاریخی روایات، یکی از بهترین روش‌ها در تحلیل آن، روش‌هایی است که در علم تاریخ برای نقد متون به کار می‌رود (ساماران، ٤/٥٥-١٧٠). منظور از نقـد مـتن، همواره و لزوما عیبجویی از متن نیست؛ بلکه نقد متن، ارزیابی متن و یافتن ارتباط بـین اجزای مختلف متن است که به این معنا درباره قرآن هم صدق مـی‌کنـد و اساسـاً علـم تفسیر یکی از پیشینه‌های حوزه نقد متن به شمار مـی‌آیـد (پـاکتچی، ۸۲-۸٤). بـه ایـن ترتیب نقد متن در فرهنگ اسلام بی‌سابقه نیست. برای نمونه می‌توان به شـیوه تـاریخ-نگاری طبری و تفاوتش با تاریخ‌نگاری امثال مسعودی اشـاره داشـت. طبـری بـا ارائـه سلسله سند مجالی برای نقد متن ایجاد می‌کند و علاوه‌براین خودش نیز با انتخاب چند

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]

گزارش از میان گزارش‌های موجود درباره یک رویداد واحد، قدم به وادی نقد می‌گذارد؛ اما مسعودی در *مروج الذهب* و ابوحنیفه دینوری در *اخبار الطوال* گزارش‌ها را بدون سلسله سند ذکر کرده و راه را بر نقد می‌بندند (همان، ۳۲-۳۳). بر این اساس نویسندگان مقاله حاضر تلاش می‌کنند که با جست‌وجوی این نامه در منابع تاریخی و روایی، چینش روایت‌ها و گزارش‌ها به ترتیب زمان و تشخیص تغییرات و اختلاف‌های لفظی آن در ضبط مورخان و محدثان، میزان اصالت آن و نسبت و فاصله‌ای را که با مبدأ صدور دارد، تخمین بزنند.

نقد متن نامه نخست؛ نامه به طلحه و زبیر

منابع دو نامه مجزا از امام علی علیه‌السلام به طلحه و زبیر و عایشه نقل می‌کنند. یکی نامه به طلحه و زبیر است به طور مشترک که گاهی عایشه نیز شریک این دو تن است و ضمایر نامه به صورت جمع نقل می‌شود. دیگری نامه امام به عایشه است که نسبت به نامه قبل راویان کم‌تری دارد. منابع اصلی روایت‌کننده، *الامامه‌والسیاسه*، *الفتوح* و *نهج‌البلاغه*اند. این سه منبع از لحاظ اعتبار در یک درجه نیستند. در انتساب نخستین منبع به مؤلف آن، ابن‌قتیبه، تردید است. این کتاب در لیست آثار ابن‌قتیبه که از سوی معتمدانی چون ابن‌ندیم گزارش شده، دیده نمی‌شود، هرچند افرادی مثل ابن‌شبّاط و قلقشندی آن را به نام ابن‌قتیبه ثبت کرده‌اند. از لحاظ درون‌مایه نیز گفته می‌شود *الامامه‌والسیاسه*، مجموعه نامنظمی از آثار مورخان قرون نخست هجری است و بخش‌هایی از آن با آثار دیگر مورخان اشتراک دارد. در بخش‌هایی از آن می‌توان به آثار غیرقابل دسترس بزرگانی چون ابوالحسن مداینی دست یافت (بهرامیان، ۱۰/۱۵۵–۱۵۶). جعفریان (۱۶۱) معتقد است *الامامه‌والسیاسه* از آثار ارزشمند تاریخی قرن سوم هجری است. بسیاری از اخبار این کتاب، نقل‌های منحصر به‌فردی‌اند که قراین تاریخی دیگر مؤید آنهاست. جعفریان، *الفتوح* ابن اعثم کوفی را نیز کتابی پرمحتوا دانسته که یکی دو دهه اخیر شناخته شده‌است. ابن‌اعثم در دو جای کتاب می‌نویسد که روایات مختلف را جمع‌آوری کرده و از مجموع آنها یک روایت با مضمونی واحد ترتیب داده

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]

است (همان، ۱۹۱-۱۹۲). *نهج‌البلاغه* نیز به عنوان منبع سوم این روایت، کتابی شناخته شده در جهان اسلام است. در اعتبار این کتاب همین بس که افرادی چون ابن‌ابی‌الحدید معتزلی به شرح مبسوط آن پرداخته‌اند و در زمان معاصر افرادی مثل حنفی داود (۳۲۱)، استاد ادبیات عرب دانشگاه عین شمس قاهره، دفاعی جانانه از آن کرده و افرادی چون ابن‌خلکان، احمد امین و شوقی ضیف را به دلیل رد انتساب آن به امام علی علیه‌السلام تقبیح کرده است.

در ادامه ابتدا به نقد متن نامه اول در دو سطح پرداخته می‌شود. به این منظور روایت ابن‌قتیبه به دلیل تقدم زمانی، روایت معیار در نظر گرفته می‌شود و سایر روایات در قیاس با آن ارزیابی شده‌است. یادآوری می‌شود انتخاب متن معیار برای سهولت در انجام فرایند پژوهش ضروری است و به معنای تقدم رتبی و صحت قطعی متن آن نیست.

۱. نقد متن در سطح الفاظِ بخش مشترک نامه

از آنجا که عموماً کهن‌ترین روایت به دلیل قرابت زمانی به مبدأ صدور به عنوان متن معیار انتخاب می‌شود، در نوشتار حاضر نیز روایت ابن‌قتیبه چنین نقشی را ایفا می‌کند. این گزینش فارغ از هرگونه ارزیابی منفی یا مثبتی درباره منبع معیار است و فقط به جهت کاربرد صحیح روش و دقت هرچه بیشتر در نتیجه صورت گرفته است. در نامه موجز امام به طلحه و زبیر به سه موضوع پرداخته شده: بیعت عمومی مردم و بیعت طلحه و زبیر، مسئله قتل عثمان و خون‌خواهی او، پیمان‌شکنی این دو تن و بیرون آوردن عایشه از بیت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله. بر اساس روایت *الامامه و السیاسه* موضوع نخست با ۹ جمله، بیشترین حجم نامه را به خود اختصاص داده است. طول روایت در موضوع دوم، ۵ جمله و در موضوع سوم، ۱ جمله است.

الف) بخش نخست

بخش ابتدایی نامه به روایت ابن‌قتیبه (۹۰/۱) چنین است: «أمابعد فقد علمتما أنی لم أرد الناس حتی أرادونی ولم أبایعهم حتی بایعونی وإنکما لمن أراد وبایع وإن العامۀ لما

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]
[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]

تبایعنی لسلطان خاص فإن کنتما بایعتمانی کارهین فقد جعلتما لی علیکماالسبیل بإظهارکما الطاعه وإسرارکما المعصیه وإن کنتما بایعتمانی طائعین فارجعا إلی‌الله من قریب إنک یازبیر لفارس رسول‌الله وحواریه وإنک یاطلحه لشیخ المهاجرین وإن دفاعکما هذاالأمر قبل أن تدخلا فیه کان أوسع علیکما من خروجکما منه إقرارکما به». ضمایر نشان می‌دهد مخاطب نامه دو تن هستند، نه آن‌چنان‌که ابن‌اعثم (٤٦٥/٢) در گزارش خود بیش از دو نفر، وانمود کرده است. روایت ابن اعثم از جمله دوم به گونه‌ای است که تحمیل خلافت به امام را آشکارتر نشان می‌دهد: «ولم‌أبایعهم حتی أکرهونی»؛ اما در عوض جمله بعدی را ملایم‌تر از ابن‌قتیبه نقل کرده و با تغییر لفظ، اندکی از بار گناه طلحه و زبیر کم کرده است: «وأنتم ممن أرادوا بیعتی». این در حالی است که بر اساس الفاظ ابن‌قتیبه، این دو تن نه تنها اراده بیعت با امام داشتند، بلکه قطعاً با امام بیعت کردند. مؤلف *الفتوح* در عبارت بعدی با تغییر جمله اسمیه به فعلیه از تأکید آن می‌کاهد و این کاستن را با افزودن یک جمله به روایت ابن‌قتیبه جبران می‌کند: «ولم تبایعوا لسلطان غالب ولا لغرض حاضر». علاوه‌براین ترکیب «لسلطان خاص» را با «لسلطان غالب» جایگزین کرده است. در جملات بعدی امام با پرسش از جهت‌گیری طلحه و زبیر در زمان بیعت، موضع ضعیف ایشان را یادآور شده و به بازگشت به طریق مستقیم توصیه می‌کند. ابن‌اعثم در روایت این بخش نیز متفاوت عمل کرده است. وی گذشته از اختلاف الفاظ اندک، جمله پایانی را با محتوای توصیه امام به بازگشت حذف می‌کند و فقط جمله حاکی از ضعف عملکرد طلحه و زبیر را باقی می‌گذارد. در جمله بعدی نیز گذشته از کم کردن بار تأکیدی آن، صفت منسوب به زبیر را تا حدودی تغییر می‌دهد. در حالی که ابن‌قتیبه، زبیر را از زبان امیرالمؤمنین «إنک یازبیر لفارس رسول‌الله وحواریه» خطاب می‌کند، ابن‌اعثم آن را به «وأنت یازبیر فارس قریش» تغییر می‌دهد. جمله پایانی این بخش از نامه پرده از ننگ و فضیحت پیمان‌شکنی مخاطبان نامه برمی‌دارد. بر پایه این عبارت امام می‌فرماید که اگر از ابتدا بیعت نمی‌کردید برای شما آسان‌تر تمام می‌شد تا اینکه پس از اقرار، روگردان شوید. تغییر اندکی که ابن‌اعثم در این جمله ایجاد می‌کند، منطقی به نظر می‌رسد. گویا او در واقع خطای نحوی عبارت ابن‌

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]

قتیبه را اصلاح کرده و «أوسع علیکما» را با «أوسع لکم» جایگزین می‌کند.

اگر *الفتوح* ابن‌اعثم تنها منبعی است که در قرن ٤، این روایت را نقل کرده است، در طول قرن ٥ نیز *نهج‌البلاغه* سیدرضی، مهم‌ترین گزارش‌گر آن محسوب می‌شود. برخلاف ابن‌اعثم، روایت سیدرضی از نظر تعداد مخاطبان نامه پیرو روایت ابن‌قتیبه است. در جمله نخست تنها تفاوت این دو منبع در جمله شرطی «وَإِنْ كَتَمْتُمَا» است که روایت سید اضافه بر روایت معیار دارد. سیدرضی در جمله سوم خطایی نحوی در روایت ابن‌قتیبه تشخیص داده و به اصلاح آن مبادرت می‌ورزد: «وَإِنَّكُمَا مِمَّنْ أَرَادَنِی وَبَايَعَنِی» اما قالب جمله و تأکید آن را تغییر نمی‌دهد. وی جمله بعدی را پس از ترکیب نقل دو منبع پیش از خود، چنین گزارش می‌کند: «وَإِنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تُبَايِعْنِی لِسُلْطَانٍ غَاصِبٍ(غالب) وَلَا لِعَرَضٍ حَاضِرٍ». به این ترتیب هرچند بدنه روایت معیار را حفظ کرده اما افزوده‌های ابن‌اعثم را نیز با اعمال اصلاحاتی نقل می‌کند. نحوه نقل جملات بعدی در *نهج‌البلاغه* بسیار شبیه به روایت ابن‌قتیبه است، با این تفاوت که دو جمله حاوی بیعت طلحه و زبیر از روی اطاعت یا اکراه جابه‌جا شده و توصیه به بازگشت با افزودن جمله «وَ تُوبَا» تأکید بیشتری یافته است. سیدرضی جمله بعد که شامل توصیفی درباره طلحه و زبیر است و تردیدها را درباره مخاطبان نامه رفع می‌کند، حذف کرده و جمله «وَلَعَمْرِی مَا كُنْتُمَا بِأَحَقِّ الْمُهَاجِرِينَ بِالتَّقِيَّةِ وَالْكِتْمَانِ» را جایگزین آن کرده است. شایان ذکر است که این جمله در منابع پیش و پس از *نهج‌البلاغه* سابقه ندارد. آخرین جمله این بخش از نامه که جمله‌ای توبیخی و سرزنش‌آمیز است نیز با چشم‌پوشی از اندک اختلاف در الفاظ که می‌تواند ناشی از تصحیف باشد، در روایت سیدرضی به همان شکلی نقل شده که در منبع معیار آمده است (سید رضی، ٣٨٤).

دو منبع *مناقب* خوارزمی و *مناقب* ابن‌شهرآشوب در قرن ٦، نامه پیش‌گفته را روایت کرده‌اند. روایت خوارزمی حاکی از آن است که نامه را از ابن‌اعثم نقل می‌کند اما جالب اینجاست که در نقل الفاظ ابن‌اعثم جانب امانت را به طور کامل رعایت نکرده و به‌ویژه در تغییر ضمایر به راه وی نرفته است. اگرچه به احتمال ضعیف می‌توان گفت که تغییر ضمیر در روایت *الفتوح* ناشی از خطای نسخه‌نویسان در سده‌های بعدی است. بنابراین

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]

خوارزمی در نقل جمله اول کاملاً پیرو ابن‌قتیبه و در نقل جمله دوم دقیقاً پیرو ابن‌اعثم است. در جمله سوم نیز در حذف تأکید ابتدای جمله به راه ابن‌اعثم رفته اما در زمینه بیعت همچون ابن‌قتیبه، اراده طلحه و زبیر به بیعت را با وقوع آن همراه می‌کند: «وانتما ممن أراد بیعتی وبایعوا». در جمله بعدی به جز تغییر ضمیر در باقی تغییرات به شیوه ابن‌اعثم عمل کرده است. پس از آن در مواجهه با عبارات مربوط به کیفیت بیعت طلحه و زبیر بیش از آنکه تابع ابن‌اعثم باشد، از سیدرضی تبعیت کرده است. به عبارت دیگر با چند جابه‌جایی جزیی و تغییر اندک، همان عبارات سید را گزارش کرده است: «فإن کنتما بایعتما طائعین فتوبا إلی‌الله وارجعا عما أنتما علیه وان کنتما مکروهین فقد جعلتما لی السبیل علیکما باظهارکما الطاعة وکتمانکما المعصیة». خوارزمی در جملات حاوی توصیف این دو تن نیز به طور کامل پیرو ابن‌اعثم است و فقط «ال» را در عبارت «شیخ المهاجرین» حذف کرده که بعید نیست ناشی از تصحیف باشد. در جمله بعدی با چشم‌پوشی از تغییر ضمایر و نیز حذف فعل ناقصه «کان» می‌توان گفت که تابع روایت *الفتوح* است. آخرین نکته درباره روایت خوارزمی این است که وی گزارش خود را در همین نقطه به پایان رسانده و ادامه نمی‌دهد، در حالی که روایت ابن‌اعثم که وی راوی آن است چنین نقصی ندارد (خوارزمی، ۱۸۳).

دیگر راوی قرن ششم، ابن‌شهرآشوب است که بنا بر ادعای خودش روایت ابن‌اعثم را نقل می‌کند اما به دلیل طولانی بودن آن، به نقل ٤ جمله از ابتدا و انتهای بخش اول نامه اکتفا کرده و ادامه آن را همچون خوارزمی حذف کرده است. در نهایت به نقل جمله‌ای از بلاذری مبادرت کرده که در بخش بعدی مقاله به آن پرداخته خواهد شد. وی ظاهراً در همین چند جمله، ضمایر روایت ابن‌اعثم را اصلاح کرده اما جمله اول را به گونه‌ای گزارش می‌کند که نیازی به اصلاح ضمیر نباشد: «أَمَّابَعْدُ فَإِنِّی لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّی‌أُرَادُونِی». ابن‌شهر آشوب جمله دوم و سوم را، پس از تغییر ضمیر، دقیقاً شبیه ابن-اعثم روایت می‌کند. ابن‌شهرآشوب جملات بعدی را تا رسیدن به آخرین جمله از این بخش حذف و در نقل جمله پایانی روایت خود، به جز ضمایر و یک تغییر اندک به شیوه ابن‌اعثم عمل می‌کند: «وَرَفْعُکُمَا هَذَاالْأَمْرَ قَبْلَ أَنْ تَدْخُلَا فِیهِ کَانَ أَوْسَعَ لَکُمَا مِنْ

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]

خُرُوجِکُمَا مِنْهُ بَعْدَ إِقْرَارِکُمَا» (ابن‌شهرآشوب، ۱۵۲/۳).

در قرن هفتم نیز سه منبع *تذکره الخواص* سبط ابن‌جوزی، *کشف‌الغمه* اربلی و *مطالب السؤول* محمدبن‌طلحه شافعی این نامه را گزارش کرده‌اند. دو منبع اخیر به شکل شگفت‌آوری روایت را کاملا شبیه یکدیگر نقل کرده‌اند، با اینکه یکی شیعه و دیگری سنی است.

سبط ابن‌جوزی در آغاز نامه جمله‌ای نقل کرده و مدعی می‌شود که مخاطب نامه طلحه و زبیر و عایشه هستند. با این حال او جمله ابتدایی را با ضمیر مثنی روایت می‌کند و به این وسیله نخستین تناقض را هم با ادعای خود و هم با ابن اعثم که از آن نقل می‌کند، آشکار می‌سازد: «بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم من عبداللّه علی أمیرالمؤمنین الی طلحه والزبیر وعائشه سلام‌علیکم». وی بلافاصله نامه را خطاب به طلحه و زبیر شروع کرده و می‌نویسد: «أمابعد یاطلحه والزبیر قدعلمتما انی لم أرد البیعه حتی اکرهت علیها». به این ترتیب وی با افزودن و کاستن‌هایی به نوعی جمله اول و دوم نامه را با هم ترکیب کرده و به همین دلیل جمله دوم را حذف می‌کند. در جمله سوم به ناگهان خطاب نامه را از دو نفر به جمع تغییر داده و اراده به بیعت را به رضایت به بیعت تبدیل می‌کند: «وانتم ممن رضی ببیعتی». مؤلف *تذکره الخواص* جمله بعدی را حذف کرده و در نقل عبارت مربوط به چگونگی بیعت طلحه و زبیر به راه خوارزمی رفته است: «فان کنتما بایعتما طائعین فتوبا الی‌اللّه تعالی وارجعا عما انتما علیه وان کنتما بایعتما مکرهین فقد جعلتما لی السبیل علیکما باظهارکما الطاعهٔ وکتمانکما المعصیهٔ». طلحه و زبیر را همانند ابن‌اعثم توصیف کرده، با این تفاوت که جای دو جمله را تغییر داده است. وی جمله پایانی این بخش از نامه را با کمی تغییر و با اصلاح ضمایر به شکل ابن‌اعثم روایت کرده است: «ودفعکما هذاالأمر قبل أن تدخلا فیه فکان أوسع لکما من خروجکما منه قبل إقرارکما» (سبط ابن‌جوزی، ۷۰).

دو منبع پایانی که نامه را کاملاً به یک شکل روایت کرده‌اند، بیش از آنکه در نقل تابع روایت معیار باشند، به شیوه ابن‌اعثم عمل کرده‌اند و در اصلاح ضمایر نیز به راه خوارزمی رفته‌اند. تنها شباهتی که بین اربلی و ابن‌طلحه شافعی با ابن‌قتیبه دیده می‌شود،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]

در جمله آغازین نامه است. تغییرات جمله دوم کاملاً شبیه روایت *الفتوح* و اصلاحات جمله سوم دقیقاً برابر با روایت خوارزمی است: «وَلَمْ أُبَايِعْهُمْ حَتَّى أَكْرَهُونِي وَأَنْتُمَا مِمَّنْ أَرَادُوا بَيْعَتِي وَبَايَعُوا». این دو منبع اگرچه در گزارش جمله بعدی به روایت ابن‌اعثم بازگشته‌اند، عبارت طولانی پس از آن را با اندکی اختلاف، بیشتر شبیه روایت سیدرضی نقل می‌کنند: «فَإِنْ كُنْتُمَا بَايَعْتُمَانِي طَائِعَيْنِ فَتُوبَا إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَمَّا أَنْتُمَا عَلَيْهِ وَإِنْ كُنْتُمَا بَايَعْتُمَا مُكْرَهَيْنِ فَقَدْ جَعَلْتُمَا السَّبِيلَ عَلَيْكُمَا بِإِظْهَارِكُمَا الطَّاعَةَ وَإِسْرَارِكُمَا الْمَعْصِيَةَ». در جمله مربوط به توصیف طلحه و زبیر نیز شبیه ابن‌اعثم عمل کرده‌اند و جمله پایانی این قسمت را نیز پس از اصلاح ضمایر شبیه ابن‌اعثم نقل کرده‌اند (اربلی، ۲۳۹/۱؛ نصیبی شافعی، ۱۵۵).

ب) بخش دوم

بر اساس روایت ابن‌قتیبه بخش دومِ نامه شامل ۵ جمله و درباره اتهام قتل عثمان است که بهانه اعلام جنگ پیمان‌شکنان علیه امام شده‌است. وی نخستین عبارت این بخش را این‌گونه روایت می‌کند: «وقدزعمتما أنی قتلت عثمان». ابن‌اعثم همین جمله را با اندک اختلاف لفظ و بسان بخش اول با تغییر ضمایر از مثنی به جمع نقل می‌کند: «وأما قولکم إنی قتلت عثمان‌بن‌عفان». سیدرضی در روایت این جمله کاملاً پیرو ابن‌قتیبه است. خوارزمی و ابن‌شهرآشوب و سبط ابن‌جوزی که هر سه راوی ابن‌اعثم هستند، در حذف بخش دوم و سوم نامه هم‌داستانند. اربلی و ابن‌طلحه شافعی نیز پس از اصلاح ضمیر، جمله ابن‌اعثم را گزارش می‌کنند: «وَأَمَّا قَوْلُكُمَا إِنِّي قَتَلْتُ عُثْمَانَ‌بْنَ‌عَفَّانَ». در جمله دوم امام پیشنهاد می‌دهد تا از میان مردم مدینه حکمی انتخاب کنند و حل مسئله قتل عثمان را به او بسپارند. ابن‌قتیبه این پیشنهاد را به این شکل مطرح می‌کند: «فبینی وبینکما فیه بعض من تخلف عنی وعنکما من أهل‌المدینه». ابن‌اعثم با اندکی اختلاف در لفظ و افزودن یک جمله، پیشنهاد امام را به گونه‌ای دیگر روایت می‌کند: «فبینی وبینکم من یحلف عنی وعنکم من أهل‌المدینهٔ ثم یلزم کل امرئ بما یحتمل». سیدرضی قالب عبارت را بر اساس روایت معیار نقل کرده اما افزوده ابن-

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]

اعثم را نیز به عبارت ابن‌قتیبه می‌افزاید: «فَبَیْنِی وَبَیْنَکُمَا مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّی وَعَنْکُمَا مِنْ أَهْلِ الْمَدِینَهِ ثُمَّ یُلْزَمُ کُلُّ امْرِئٍ بِقَدْرِ مَااحْتَمَلَ». *کشف‌الغمه* و *مطالب‌السؤول* نیز عیناً عبارت سید را نقل می‌کنند. جمله بعدی را از بین تمام منابع فقط *الامامه‌والسیاسه* گزارش کرده است: «وزعمتما أنی آویت قتلهٔ عثمان». پس از آن امام حق خون‌خواهی عثمان را مختص فرزندان عثمان دانسته و بر اساس روایت ابن‌قتیبه می‌فرماید: «فهؤلاء بنوعثمان فلیدخلوا فی طاعتی ثم یخاصموا إلی قتلهٔ أبیهم». ابن‌اعثم الفاظ این جمله را با حفظ معنای آن چنین تغییر می‌دهد: «وهؤلاء بنوعثمان‌بن‌عفان فلیقروا بطاعتی ثم یخاصموا قتلهٔ أبیهم إلیّ» و *نهج‌البلاغه* آن را حذف کرده است. دو منبع قرن هفتمی نیز آن را خلاصه کرده و اینگونه نقل کرده‌اند: «وَهَؤُلَاءِ بَنُوعُثْمَانَ إِنْ قُتِلَ مَظْلُوماً کَمَا تَقُولَانِ أَوْلِیَاؤُهُ». جمله پایانی این بخش را که استفهامی از سر توبیخ و تعجب است، فقط ابن-قتیبه و ابن‌اعثم روایت می‌کنند. عبارت ابن‌قتیبه از این قرار است: «وما أنتما وعثمان إن کان قتل ظالما أومظلوما» و عبارت ابن‌اعثم چنین است: «وبعد فما أنتم وعثمان قتل مظلوما کما تقولان أنتما رجلان من المهاجرین». به این ترتیب ابن‌اعثم علاوه‌بر تغییر جمله، عبارتی هم به انتهای آن می‌افزاید که این عبارت اضافه در منابع قرن هفتم به آغاز جمله پایانی نامه (بخش سوم) افزوده شده‌است.

ج) بخش سوم

پایان بخش نامه را ابن‌قتیبه این‌گونه روایت می‌کند: «و قد بایعتمانی و أنتما بین خصلتین قبیحتین نکث بیعتکما وإخراجکما أمکما». ابن‌اعثم همین معنا را به شکل مفصل‌تر و تأثیرگذارتر نقل می‌کند: «و قد بایعتمونی و نقضتم بیعتی و أخرجتم أمکم من بیتها الذی أمرها الله‌تعالی أن تقرّ فیه والله حسبکم والسلام». به این ترتیب مؤلف *الفتوح*، خروج همسر پیامبر از بیت ایشان را قبیح‌تر جلوه داده و جزای پیمان‌شکنی طلحه و زبیر و خیانتشان به همسر پیامبر را به خداوند وامی‌گذارد. اربلی و محمدبن‌طلحه شافعی نیز پس از اصلاح ضمایرِ روایت ابن‌اعثم و با افزودن عبارتی از وی که ظاهراً مربوط به آخرین جمله از بخش پیشین است، این بخش از روایت را

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]

این‌گونه حکایت می‌کنند: «و أَنْتُمَا رَجُلَانِ مِنَ‌الْمُهَاجِرِينَ وَ قَدْ بَايَعْتُمَانِي وَ نَقَضْتُمَا بَيْعَتِي وَأَخْرَجْتُمَا أُمَّكُمَا مِنْ بَيْتِهَا الَّذِي أَمَرَهَا اللَّهُ أَنْ تَقَرَّ فِيهِ وَاللَّهُ حَسْبُكُمَا وَالسَّلَامُ».

گذشته از منابع پیش‌گفته که متن نامه را با وجود اختلاف، به طور کامل نقل کرده‌اند، منبعی معتبر در قرن پنجم نیز به نگارش چنین نامه‌ای با مخاطب سه نفره، گواهی می‌دهد. *الجمل* شیخ مفید با محتوایی کلامی‌تاریخی در فصلی از گزارش خود به نامه‌ای اشاره دارد که امام به این سه تن نوشته و از طریق صعصعه‌بن‌صوحان به دستشان رسانده است. شیخ مفید در گزارش خود به نقل غیرمستقیم نامه اکتفا کرده و الفاظ نامه را روایت نمی‌کند، با این حال همین گزارش غیرمستقیم نشان می‌دهد که درون‌مایه نامه همان است که سایر منابع بیان کرده‌اند. راوی مدعی است که طلحه و عایشه پاسخ تند و منفی به دعوت امام مبنی بر بازگشت از مسیر باطل داشته‌اند؛ اما زبیر ملایم‌تر برخورد می‌کند: «وَلَمَّا سَارَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ مِنْ ذِي‌قَارٍ قَدَّمَ صَعْصَعَةَبْنَ‌صُوحَانَ بِكِتَابٍ إِلَى طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ وَعَائِشَةَ يُعَظِّمُ عَلَيْهِمْ حُرْمَةَالْإِسْلَامِ وَيُخَوِّفُهُمْ فِيمَا صَنَعُوهُ وَيَذْكُرُ لَهُمْ قَبِيحَ مَا ارْتَكَبُوهُ مِنْ قَتْلِ مَنْ قَتَلُوا مِنَ‌الْمُسْلِمِينَ وَمَاصَنَعُوا بِصَاحِبِ رَسُولِ‌اللَّهِ عُثْمَانَبْنِ‌حُنَيْفٍ وَ قَتْلِهِمُ الْمُسْلِمِينَ صَبْراً وَيَعِظُهُمْ وَيَدْعُوهُمْ إِلَى الطَّاعَةِ قَالَ صَعْصَعَةُ فَقَدِمْتُ عَلَيْهِمْ فَبَدَأْتُ بِطَلْحَةَ فَأَعْطَيْتُهُ الْكِتَابَ وَأَدَّيْتُ إِلَيْهِ الرِّسَالَةَ فَقَالَ الْآنَ حِينَ عَضَّتِ ابْنَ‌أَبِي‌طَالِبٍ الْحَرْبُ يَرْفُقُ لَنَا ثُمَّ جِئْتُ إِلَى‌الزُّبَيْرِ فَوَجَدْتُهُ أَلْيَنَ مِنْ طَلْحَةَ ثُمَّ جِئْتُ إِلَى‌عَائِشَةَ فَوَجَدْتُهَا أَسْرَعَ النَّاسِ إِلَى‌الشَّرِّ فَقَالَتْ نَعَمْ قَدْخَرَجْتُ لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ وَاللَّهِ لَأُفْعَلَنَّ وَأُفْعَلَن» (مفید، ۳۱۳).

۲. نقد متن بخش غیرمشترک نامه

الف) عبارت «العار و النار»

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، جمله پایانی روایت ابن‌قتیبه از نامه امام به طلحه و زبیر در روایت سیدرضی مفقود است. در واقع سید این جمله را با جمله دیگری جایگزین کرده است: «فَارْجِعَا أَيُّهَاالشَّيْخَانِ عَنْ رَأْيِكُمَا فَإِنَّ الْآنَ أَعْظَمُ أَمْرِكُمَا الْعَارُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَجْتَمِعَ الْعَارُ وَالنَّارُ وَالسَّلَامُ». پیگیری این جمله در منابع نشان می‌دهد که این جمله بخشی از گفت‌وگوی شفاهی امام با طلحه یا زبیر است. به گزارش ابن‌قتیبه

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]

(۹٤/۱)، مکاله‌ای بین امام و طلحه در هنگام رویارویی دو سپاه در بصره و پیش از آغاز جنگ رخ می‌دهد که طی آن امام از علت اعلام جنگ و چرایی بیعت طلحه می‌پرسد و طلحه نیز خواستار تشکیل شورا برای انتخاب خلیفه می‌شود. در نهایت امام طلحه را به دلیل فریب دادن همسر پیامبر برای خروج از بیت ایشان و شرکت در جنگ سرزنش کرده و با جمله «أیها الشیخ أقبل النصح وارض بالتوبۀ مع العار قبل أن یکون العار والنار» توصیه به بازگشت از کارزار می‌کند. بر اساس روایت مسعودی در *مروج‌الذهب* این گفت‌وگو در آستانه جنگ بین امام با زبیر شکل می‌گیرد. ماجرا از این قرار است که پیامبر ﷺ در زمان حیات خود با امیرالمؤمنین و زبیر روبه‌رو شده و به این جنگ و رویارویی که زبیر یکی از پایه‌های آن است، اشاره می‌کند و امام پیش از آغاز جنگ جمل، این پیش‌بینی پیامبر ﷺ را به یاد زبیر آورده و توصیه می‌کند که از میدان جنگ بازگردد: «فقال یازبیر ارجع بالعار قبل أن تجمع العار والنار» (مسعودی، ۳٦۳/۲). دمشقی باعونی (۳۱/۲) نیز همین ماجرای تاریخی را حکایت کرده و در نهایت از قول امام می‌نویسد: «فقال علیّ یازبیر ارجع فالعار خیر من النار [ارجع] قبل أن یجمع علیک العار والنار». شبیه به همین گفت‌وگو را ابن‌عقده کوفی در *فضائل امیرالمؤمنین* علیه‌السلام و نیز خزاز رازی به نقل از ابن‌عقده در *کفایه‌الاثر* نقل می‌کنند و جمله گفته شده را اینگونه روایت می‌کنند: «ولکن کیف أرجع الآن؟ إنّه لهو العار قال ارجع بالعار قبل أن یجتمع علیک العار والنار» (ابن‌عقده کوفی، ۱٦٦؛ خزاز رازی، ۱۱۵). همچنین عاملی نباطی (۱۷۱/۳)، محدث قرن نهم، در *الصراط‌المستقیم* ضمن نقل چند گونه روایت درباره بازگشتن یا بازنگشتن زبیر از جنگ، به چنین خبری اشاره دارد: «وفی‌خبر أنه قال کیف أرجع ألا إنه لهو العار فقال علی ارجع قبل أن یجتمع علیک العار والنار».

نقد متن نامه دوم؛ نامه به عایشه

الف) روایت *الامامه‌والسیاسه*

نخستین منبعی که نامه‌ای مجزا از امام به عایشه روایت می‌کند، *الامامه‌والسیاسه* ابن‌قتیبه است. روایت ابن‌قتیبه، شامل ۸ جمله با محتوایی توبیخی و پند و اندرز است. امام در آغاز نامه نسبت زن را با اصلاح امور جامعه از راه جنگ انکار می‌کند و گناه جنگ-

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]
[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]

افروزی را بزرگ می‌شمرد. سپس در پایان نامه با اشاره به اینکه عایشه این غائله را بـه تحریک دیگران به راه انداخته، توصیه به تقوا و بازگشت دارد: «أمابعد، فإنـک خرجـت غاضبه للّه ولرسوله، تطلبین أمرا کان عنک موضوعا، مابال النساء والحرب والإصلاح بین الناس؟ تطالبین بدم عثمان ولعمری لمن عرّضک للبلاء وحملک علـی‌المعصـیۀ، أعظـم إلیک ذنبا من قتلۀ عثمان وما غضبت حتی أغضبت وما هجت حتـی‌هیجـت، فـاتقی الله وارجعی إلی بیتک» (ابن‌قتیبه، ۹۰/۱).

ب) روایت *الفتوح*

دومین منبعی که نامه‌ای از امیرالمؤمنین علیه‌السلام خطاب به عایشه، همسر پیامبر، گـزارش کرده، *الفتوح* ابن‌اعثم است و هر منبعی پس از آن در نقل چنین نامـه‌ای راوی اوسـت. ابن‌اعثم دقیقاً پس از نامه امام به طلحه و زبیر، نامه‌ای دیگر با عنوان «ذکر کتـاب علـیّ إلی عائشه» روایت می‌کند. ابن‌اعثم تنها منبعی است که ضمایر نامه امام به طلحه و زبیر را از مثنی به جمع تغییر داده، اگرچه هیچ تلاشی برای هماهنگ کـردن سـایر الفـاظ و اجزای نامه با این ضمایر تغییر یافته، ندارد. به نظر می‌رسد تغییر در ضمایر نامه امام بـه طلحه و زبیر به نوعی با نقل نامه مجزای امام به عایشه ارتباط دارد. شاهد این ادعا این است که تمام منابع پس از *الفتوح* که در نقل نامه طلحه و زبیر تابع ابن‌اعـثم بـوده‌انـد، ضمایر نامه را اصلاح کرده و به قالب مثنی بازگردانده‌اند. متن ایـن نامـه چنـین اسـت: «أمابعد فإنک قد خرجت من بیتک عاصیه للّه‌تعالی ولرسوله محمـد تطلبـین أمـرا کـان عنک موضوعا ثم تزعمین أنک تریدین الإصلاح بین‌المسلمین فأخبرینی ما للنساء وقـود العساکر والإصلاح بین‌الناس فطلبت! زعمت بدم عثمان وعثمان رجل من بنی‌أمیه و أنت امرأه من بنی‌تیم‌بن‌مره ولعمری أن‌الذی عرضک للبلاء وحملـک علـی‌المعصـیه لأعظـم إلیک ذنبا من قتلۀ عثمان! وماغضبت حتی أغضـبت ولا هجـت حتـی‌هیّجـت فـاتقی‌الله یاعائشه وارجعی إلی منزلک واسبلی علیک بسترک» (ابن‌اعثم، ٤٦٥/٢). با جست‌وجوی الفاظ و کلیدواژه‌های این نامه برای پیگیری و ردیابی آن در منابع روشن مـی‌شـود کـه استدلال امام برای توبیخ عایشه در موضوع خون‌خواهی عثمان، دقیقـاً همـان اسـتدلالی

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]

است که به روایت ابن‌اعثم، ام‌سلمه، همسر پیامبر در گفت‌وگوی شفاهی با عایشه و برای منصرف کردن او از رفتن به سمت بصره بیان داشت: «وعثمان رجل من عبدمناف و أنت امرأة من بنی‌تیم‌بن‌مره» (همان، ٤٥٤). از میان منابع پس از قرن چهارم، *نهج-البلاغه*، نه تنها به چنین نامه‌ای اشاره نکرده، بلکه حتی جمله پایانی نامه طلحه و زبیر هم که مربوط به عایشه و بیرون آوردن وی از بیت پیامبر ﷺ است، در روایت *نهج-البلاغه* مفقود است. گذشته از *نهج‌البلاغه*، سایر منابعی که نامه طلحه و زبیر را به نقل از ابن‌اعثم روایت می‌کنند، این نامه را نیز از وی نقل کرده‌اند. جالب اینجاست که خوارزمی و ابن‌شهرآشوب و سبط ابن‌جوزی که روایت ابن‌اعثم از نامه طلحه و زبیر را با حذف جملات و عباراتی و حتی به طور خلاصه گزارش کرده‌اند، نامه عایشه را با چشم‌پوشی از اندک اختلاف در لفظ، به طور کامل از او نقل می‌کنند (خوارزمی، ١٨٤؛ ابن‌شهرآشوب، ١٥٢/٣، سبط ابن‌جوزی، ٧٠). ناگفته نماند که الفاظ ابن‌اعثم در روایت سبط ابن‌جوزی از این نامه دستخوش تغییراتی شده‌است. وی عباراتی به نامه افزوده و تأکید کلام امام را در توضیح خطای عایشه و قباحت کارش شدیدتر نشان می‌دهد. نخستین تغییر که در میانه نامه دیده می‌شود، مربوط به استفهام تعجب‌برانگیز و انکاری امام درباره شرکت زنان در جنگ و تلاششان برای اصلاح در جامعه است. ابن‌اعثم، این معنا را با این عبارت بیان می‌کند: «فأخبرینی ما للنساء وقود العساکر والإصلاح بین‌الناس». این در حالی است که سبط ابن‌جوزی (٧٠) آن را مفصل‌تر و مؤکدتر گزارش کرده است: «فخبرینی ما للنساء وقود الجیوش والبروز للرجال والوقوع بین أهل‌القبلة وسفک الدماءالمحرمه». علاوه‌براین در انتهای نامه نیز جمله‌ای اضافه شده که حاکی از پرده‌برداری امام از سهم عایشه در قتل عثمان است: «ثم بالأمس تقولین فی ملأ من أصحاب رسول‌اللّه اقتلوا نعثلا قتله‌اللّه فقدکفر ثم تطلبین الیوم بدمه». با جست‌وجو در منابع، ردپای این کلام در گفت‌وگوی شفاهی ام‌سلمه با عایشه یافت می‌شود: «فقالت لها أم‌سلمه، یابنت‌أبی‌بکر! بدم عثمان تطلبین! والله لقد کنت من أشدّالناس علیه وما کنت تسمیه إلا نعثلا» (ابن‌اعثم، ٤٥٤/٢). پس از تغییراتی که مؤلف *تذکره الخواص* در الفاظ روایت ابن‌اعثم می‌دهد، دو منبع دیگر قرن هفتم، *کشف‌الغمه* و *مطالب‌السؤول*،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]

دقت در نقل الفاظ را به قدر راویان پیش از خود بالا برده‌انـد (اربلـی، ۲۳۹/۱؛ نصـیبی شافعی، ۱۵۵).

بر این اساس چارچوب نامه امام به عایشه در نقل ابن‌قتیبه و ابن‌اعثم، با چشم‌پوشی از اندک اختلاف، یکسان به نظر می‌رسد. روایت ابن‌اعثم، ۳ جمله بیشتر از روایت ابن-قتیبه دارد که این جملات اضافی تأکید نامه را افزایش داده است.

ج) روایت *الجمل*

شیخ مفید در ادامه گزارش از جنگ جمل، روایت‌گر نامه‌ای است که امام خطاب به عایشه می‌نگارد و ابن‌عباس را مأمور می‌کند تا آن را به دست عایشه برساند. در ابتدای روایت، نشانی از نامه به چشم نمی‌آید و این‌گونه به نظر می‌رسد که ابـن‌عبـاس حامـل پیغام شفاهی امام به عایشه است: «ثُمَّ قَالَ ارْجِعْ إِلَى عَائِشَةَ وَاذْكُرْ لَهَا خُرُوجَهَا مِنْ بَيْـتِ رَسُولِ‌اللَّهِ وَخَوَّفْهَا مِنَ الْخِلَافِ عَلَى‌اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَنَبْذِهَا عَهْدَالنَّبِيِّ وَ قُلْ لَهَا إِنَّ هَذِهِ‌الْـأُمُورَ لَاتُصْلِحُهَا النِّسَاءُ وَإِنَّكِ لَمْ تُؤْمَرِي بِذَلِكَ فَلِمَ تَرْضَى بِالْخُرُوجِ عَـنْ أَمْرِاللَّـهِ فِـي تَبَرُّجِـكِ وَبَيْتِكِ الَّذِي أَمَرَكِ النَّبِيُّ بِالْمُقَامِ فِيهِ حَتَّى‌سِرْتِ إِلَى‌الْبَصْرَةِ فَقَتَلْتِ الْمُسْلِمِينَ وَعَمَدْتِ إِلَى عُمَّالِي فَأَخْرَجْتِهِمْ وَفَتَحْتِ بَيْتَ‌الْمَالِ وَأَمَرْتِ بِالتَّنْكِيلِ بِالْمُسْلِمِينَ وَأَبَحْتِ دِمَاءَ الصَّالِحِينَ فَارْعَيْ وَ رَاقِبِي اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ تَعْلَمِينَ أَنَّكِ كُنْتِ أَشَدَّالنَّاسِ عَلَى عُثْمَانَ فَمَا هَـذَا مِمَّـا مَضَى»، اما در نیمه دوم روایت، شاهدی ارائه می‌شود کـه حکایـت از نامـه‌ای مکتـوب دارد: «قَالَ ابْنُ‌عَبَّاسٍ فَلَمَّا جِئْتُهَا وَأَدَّيْتُ الرِّسَالَةَ إِلَيْهَا وقَرَأْتُ كِتَابَ عَلِـيٍّ عَلَيْهَـا» (مفیـد، ۳۱۶). بر حسب نیمه اول روایت، مضمون کلی این نامه با آنچه منابع پیشین نقل کرده-اند، شباهت دارد، اگرچه *الامامه و السیاسه* و *الفتوح* جملات پایانی را نقل نمی‌کنند. این نکته نیز دور از نظر نماند که به دلیل نقل غیرمستقیم شیخ مفیـد و حـذف الفـاظ نامـه، امکان قضاوت و بررسی بیش از این وجـود نـدارد و لازم اسـت بـه حکمـی کلـی در شباهت مضمونی این روایت با دو روایت قبلی بسنده کرد.

د) روایت *بصایرالدرجات*

در قرن سوم هجری، صفار در *بصایرالدرجات* روایتی بـا موضـوع و محتـوای علـم

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]

غیب امام گزارش می‌کند. بر اساس این گزارش عایشه نامه‌ای خطاب بـه امیرالمـؤمنین نوشته و پس از یافتن فردی که نسبت به امام بغض داشته باشد، نامه را به وی داده تا به دست ایشان برساند. عایشه به پیک توصیه می‌کند که از آب و غذای امام نخـورد؛ چـرا که جادو شده‌است. پیک نامه را نزد امام می‌برد و امام کل گفت‌وگویی را که بین عایشه و آن مرد نامه‌رسان رخ داده، به علم غیب فاش می‌کنـد. سـپس پاسـخ نامـه عایشـه را مکتوب کرده و پیغامی شفاهی نیز برای مخاطبانی نامعلوم از طریق همان پیـک ارسـال می‌کند. مرد نامه‌رسان پس از ابلاغ نامه و پیغام شفاهی به نزد امـام بـازمی‌گـردد. آنچـه منظور نظر این مقاله است، محتوای پیغام شفاهی امام و شواهد متنـاقض‌گونـه روایـت است. امام چنین پیغام می‌دهد: «قَالَ أَرْجِعْ إِلَيْهَا كِتَابِی هَذَا وَقُـلْ لَهَـا مَاأَطَعْـتِ اللَّـهَ وَلَـا رَسُولَهُ حَيْثُ أَمَرَكِ اللَّهُ بِلُزُومِ بَيْتِكِ فَخَرَجْتِ تُرَدِّدِينَ فِی‌الْعَسَاكِرِ وَقُلْ لَهُمْ مَا أَنْصَفْتُم اللَّهَ وَلَا رَسُولَهُ حَيْثُ خَلَّفْتُمْ حَلَـائِلَكُمْ فِـی بُيُـوتِكُمْ وَأَخْـرَجْتُمُ حَلِيلَـةَ رَسُـولِ‌اللَّـهِ» (صـفار، ۲٤۳/۱). بخش اول این پیغام خطاب به عایشه با ضمایر مفرد مؤنث و با معنایی شبیه به جملات ابتدایی نامه امام به وی بر اساس روایت ابن‌اعثم است؛ اما مخاطب بخش دوم پیغام نامعلوم و ضمایر جمع است. بر پایه معنای آن به نظر می‌رسد مخاطب، طلحـه و زبیر و یاران ایشان در جنگ جمل هستند. شبیه به چنین سرزنشی در روایت ابـن‌قتیبـه (۹۵/۱) از مخاطبه امام با طلحه در آستانه جنگ جمل به چشم می‌آید: «وأخرجتم أمكم عائشه وتركتم نساءكم فهذا أعظم‌الحدث منكم. أ رضی هذا لرسول‌الله أن تهتكـوا سـترا ضربه علیها وتخرجوها منه». آنچه صحت این روایـت را بـا تردیـد مواجـه مـی‌سـازد، محتوای روایت است که بر آن اساس رد و بدل شدن این نامـه و پیغـام پـس از پایـان یافتن جنگ جمل اتفاق افتاده است. حال آنکه طلحـه و زبیـر هـر دو در جنـگ جمـل کشته شدند، بنابراین نمی‌توانند مخاطب پیغام شفاهی امام باشند. تنـاقض ایـن خبـر در مواجهه با روایت راوندی (۷۰٦/۲) در *الخـرائج‌والجـرائح* بیشـتر مـی‌شـود. وی همـین روایت را نقل می‌کند، با این تفاوت که ضمایر بخش دوم پیغام شفاهی امام را از جمـع به مثنی تبدیل کرده و مشخصاً مخاطب آن را طلحه و زبیر می‌دانـد: «فَقَـالَ ادْفَـعْ إِلَيْهَـا كِتَابِی هَذَا وَقُلْ لَهَا مَاأَطَعْتِ اللَّهَ وَلَا رَسُولَهُ حَيْثُ أَمَرَكِ اللَّهُ بِلُزُومِ بَيْتِكِ فَخَرَجْتِ تَرَدَّدِينَ

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]
[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]

فِی‌الْعَسَاکِرِ وَقُلْ لَهُمَا یَعْنِی طَلْحَةَ وَالزُّبَیْرَ مَاأَنْصَفْتُمَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَیْثُ خَلَّفْتُمَا حَلَائِلَکُمَا فِی بُیُوتِکُمَا وَأَخْرَجْتُمَا حَلِیلَةَ رَسُولِ‌اللَّهِ». شبیه به همین روایت را ابن‌شهرآشوب (۲٦۰/۲) نیز نقل کرده اما جمله پایانی روایت را به طور کامل گزارش نمی‌کند. عبارت «تُرَدِّدِینَ فِی‌الْعَسَاکِرِ» و نیز زمان افعال روایت که همگی به گذشته گفته شده، ادعای صدور روایت بعد از پایان جنگ جمل را تأیید می‌کند. به این ترتیب متن روایت، خود بر نادرستی آن گواهی می‌دهد. تفاوت دیگر منابع شیعه و اهل‌سنت در موضوع نامه امام به سران جنگ جمل به جمله‌ای بازمی‌گردد که ابن‌شهرآشوب به نقل از بلاذری در پایان روایت خود می‌افزاید: «الْبَلاذِرِیُّ لَمَّا بَلَغَ عَلِیّاً قَوْلُهُمَا مَابَایَعْنَاهُ إِلَّا مُکْرَهِینَ تَحْتَ‌السَّیْفِ قَالَ أَبْعَدَهُمَا اللَّهُ أَقْصَی دَاراً وَأَحَرَّ نَاراً» (همان، ۱۵۲/۳). با اینکه ابن-شهرآشوب عبارت بلاذری را در پایان روایت خود ذکر می‌کند؛ اما اشاره‌ای ندارد که این جمله را بخشی از نامه دانسته باشد. روایت بلاذری[1] نشان می‌دهد که گفت‌وگوی بین امام و طلحه و زبیر پیش از نامه‌نگاری صورت پذیرفته و اساساً بلاذری راوی نامه امام به سران جنگ جمل نیست (بلاذری، ۲۲۲/۲).

نتیجه

نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به طلحه و زبیر را هشت منبع از منابع متقدم تاریخی و روایی نقل کرده‌اند. موضوع این نامه کوتاه، بر اساس کهن‌ترین روایت، *الامامه‌والسیاسه*، به سه بخش تقسیم می‌شود. از میان منابع اصلی روایت‌کننده تنها منبعی که در نقل هر سه بخش نامه تابع روایت کهن بوده، *الفتوح* ابن‌اعثم است. دو منبع در قرن ۷ نیز هر دو متن نامه را به پیروی از ابن‌اعثم گزارش می‌کنند. گذشته از *نهج‌البلاغه* سیدرضی که بیش از *الفتوح* در نقل الفاظ نامه به منبع معیار تأسی جسته، سایر منابع به صراحت یا در پرده، راوی ابن‌اعثم محسوب می‌شوند، بنابراین تقریباً هیچ منبعی از ابن‌قتیبه تبعیت

[1]. حدثنی عباس بن هشام، عن أبیه، عن أبی مخنف: ان طلحة و الزبیر استأذنا علیا فی العمرة، فقال: لعلکما تریدان الشام أو العراق؟ فقالا: اللهم غفرا إنما نوینا العمرة. فأذن لهما فخرجا مسرعین و جعلا یقولان: لا و الله ما لعلیّ فی أعناقنا بیعة، و ما بایعناه إلا مکرهین تحت السیف. فبلغ ذلک علیّا فقال: أخذهما الله (أبعدهما للّه «خ») إلی أقصی دار و أحرّ نار.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]

نکرده و دست‌کم پنج منبع پس از *نهج‌البلاغه* همگی تابع ابن‌اعثم هستند، اگرچه خطاهای نحوی و سلیقه‌ای وی را اصلاح کرده‌اند. با این حساب منابع اصلی روایت‌کننده این نامه سه منبع *الامامه‌والسیاسه*، *الفتوح* و *نهج‌البلاغه* است. بدنه اصلی نامه در هر سه منبع تقریباً حفظ شده و اختلاف الفاظ در بخش مشترک نامه اگر هم سهوی یا ناشی از تصحیف نباشد، از باب نقل به معنا تلقی می‌شود. بخش غیر مشترک، یکی نامه مستقل امام به عایشه است که منابع اندکی آن را روایت کرده‌اند. بر همین اساس اعتبار آن نسبت به نامه طلحه و زبیر کم‌تر است و دیگری تک‌جمله سیدرضی در انتهای نامه طلحه و زبیر است که نمی‌تواند ساختگی تلقی شود، بلکه بر پایه شواهد تاریخی احتمالاً بخشی از گفت‌وگوی شفاهی امام با طلحه یا زبیر است که در طول تاریخ به متن نامه راه پیدا کرده است. در مجموع و براساس نتایجی که از کاربرد روش تاریخی نقد متن به دست می‌آید، نمی‌توان به قضاوتی قطعی درباره صحت و اعتبار این نامه دست پیدا کرد، به‌ویژه که بسیاری از منابع اصیل و معتبر تاریخی همچون *اخبارالطوال* دینوری، *انساب‌الاشراف* بلاذری، *تاریخ طبری*، *الکامل* ابن‌اثیر و *البدایه‌والنهایه* ابن‌کثیر آن را نقل نکرده‌اند و حداکثر راویِ گفت‌وگویی شفاهی بین امام و این دو تن هستند. گذشته از این، اعتبار کهن‌ترین منبع راویت‌کننده، *الامامه‌والسیاسه*، مخدوش است و این خود دلیلی بر ضعف روایت محسوب می‌شود. بر پایه پژوهش انجام‌گرفته، اعتبار این نامه آنچنان اندک نیست که کاملاً و با اطمینان ضعیف ارزیابی شود، هرچند راویانِ آن نیز چنان نیستند که بتوان بی‌تأمل حکم به صحت آن داد. شواهد ارائه شده، این احتمال را تقویت می‌کند که متن گفت‌وگوهای شفاهی به خطا به عنوان نامه تلقی شده باشد. با همین نسبت نامه عایشه نیز چندان معتبر ارزیابی نمی‌شود و حداکثر همان حکم را می‌توان درباره آن مفروض دانست.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]

منابع

- ابن‌اعثم، ابومحمداحمد، الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۱.
- ابن‌شهرآشوب، محمدبن‌علی، مناقب آل ابی طالب، قم، علامه، ۱۳۷۹.
- ابن‌عقده کوفی، احمدبن‌محمد، فضائل امیرالمؤمنین«ع»، قم، دلیل ما، ۱۴۲۴.
- اربلی، علی‌بن‌عیسی، کشف‌الغمة فی معرفةالائمة، تبریز، بنی‌هاشمی، ۱۳۸۱.
- بلاذری، احمدبن‌یحیی، انساب‌الاشراف، تحقیق محمدباقر محمودی، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۴ق.
- بهرامیان، علی، «الامامةوالسیاسة»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۰.
- پاکتچی، احمد، نقد متن، تهران، دانشگاه امام صادق«ع»، ۱۳۹۱.
- جعفریان، رسول، منابع تاریخ اسلام، انصاریان، ۱۳۷٦.
- حنفی داود، حامد، «نهج‌البلاغه و تأیید نسبت آن به امام علی»، یادنامه کنگره هزاره نهج‌البلاغه، تهران، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۶۰.
- خزاز رازی، علی‌بن‌محمد، کفایةالاثرالخفی ـ علی الأئمةالإثني عشر، قم، بیدار، ۱۴۰۱.
- خوارزمی، موفق‌بن‌احمد، المناقب، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۱.
- دمشقی باعونی، شمس‌الدین ابی‌البرکات محمدبن‌احمد، جواهرالمطالب في مناقب الإمام علي، بی‌جا، مجمع احیاءالثقافة الاسلامیة، ۱۴۱۵.
- ابن‌قتیبه دینوری، الامامةوالسیاسة، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۰.
- راوندی، قطب‌الدین، الخرائج‌والجرائح، قم، مؤسسه امام مهدی«عج»، ۱۴۰۹.
- ساماران، شارل، روش‌های پژوهش در تاریخ، ابوالقاسم بیگناه و دیگران، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱.
- سبط ابن‌جوزی، تذکرةالخواص، قم، الشریف الرضی، ۱۳۷۶ش.
- سید رضی، نهج‌البلاغه، تهران، بنیاد نهج‌البلاغه، ۱۳۷۲.
- مفید، محمدبن‌محمد، الجمل و النصرة لسیدالعترة في حرب‌البصره، تصحیح علی میرشریفی، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]

- صفار، محمدبن‌حسن، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد، قم،کتابخانه آیةالله مرعشی‌نجفی، ۱۴۰۴.
- عاملی نباطی، علی‌بن‌محمد، الصراط المستقیم إلی مستحقي التقدیم، نجف، المکتبة الحیدریة، ۱۳۸۴ق.
- مسعودی، علی‌بن‌حسین، مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر، تحقیق اسعد داغر، قم، دارالهجره، ۱۴۰۹.
- مهروش، فرهنگ، «دفاع از اصالت ادعیه: مطالعه موردی دعای عرفه»، دوفصلنامه علمی-پژوهشی حدیث پژوهی، سال پنجم، شماره دهم، ۱۳۹۲.
- نصیبی شافعی، محمدبن‌طلحه، مطالب السؤول في مناقب آل‌الرسول، بی‌جا، ۱۴۱۹.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOI: 10.52547/isihistory.1.43.89]